

رفتارنامه انوشروان بنجامه خود او

سخنی از برگرداننده :

از کتابهای بزرگی که در دوره ترجمه از کتابهای فارسی روزگار ساسانی بزبان عربی برگردانیده شده کتابهایی بوده زیر نام « کتاب التاج فی سیره انوشروان » که از فارسی بعربی ترجمه شده بوده است و محمد بن اسحاق معروف بابن الندیم الوراق در کتاب الفهرست خود از آن کتابها بهمین عنوان يك جا نام برده است در آن کتابها یا چند دفتر ، که رفتار نامه و نامه نگاریها و سخنرانی های خسرو انوشروان فراهم آمده بوده از جمله دفتری بوده است بخامه خود انوشروان در شرح کار های او و ابوعلی مسکویه دانشمند بنام سده چهارم هجری و خزانه دار پناه خسرو ،

ترجمه

سید محمد علی امام شوشتری

عضدالدوله بویه‌وند، گل چینی از آن کتاب را در کتاب «تجارب الامم» خود آورده است.

این دفتر از سرچشمه‌های ارجدار تاریخ ایران در روزگار ساسانیان است و دوست‌دانشمند گرانمایه‌ام، آقای دکتر محمد محمدی‌هنگامی که در دانشگاه بیروت استاد کرسی زبان و ادبیات فارسی بوده‌اند، آنرا با ژرف‌نگری دانشمندانه و ویژه خود، پژوهیده و در جلد اول کتاب با ارزش «الروافدا الفارسیه فی الادب العربی الترحمه والنقل عن الفارسیه فی القرون الاسلامیه الاولی»، بچاپ رسانیده‌اند

چون این سند تاریخی با همه ارجحی که از دیدگاه تاریخ ایران داراست، تاکنون بفارسی برگردانیده نشده‌است، از این رو بجا دیدم در دنباله ترجمه روایت‌هایی که در کتاب «عیون الاخبار» دینوری از آئین‌نامه و دیگر کتابهای روزگار ساسانی آمده‌است و من آنهارا بفارسی برگردانیده‌ام و در مجله گرامی بررسیهای تاریخی زیر عنوان «پرتوی از فرهنگ ایران- بچاپ رسیده‌است، این یکی را نیز ترجمه کنم و برای همان مجله بفرستم.

پایه ترجمه را همان متن که آقای دکتر محمدی رئیس کنونی دانشکده الهیات پژوهیده‌اند، قرار داده‌ام که هم پاکیزه‌است و هم نیک پیراسته. و این متن از صفحه ۵۲ تا صفحه ۸۰ کتاب ایشان را فرا گرفته‌است.

ابوعلی مسکویه چنین آورده است: «مطالعات فزنی»
 «در دفتری که انوشروان درباره کارهای خودش نوشته‌است چنین خوانده‌ام انوشروان گفته:

«در زمانی که برای گذرانیدن تابستان بسوی همدان میرفتم و در آن يك روز برای فرستادگانی که از سوی خاقان و هیتالان و چین و قیصر و بغبور بدر بار ما آمده بودند، خوانی آراسته شده بود، در دستگرد^۲ ببارنشته بودم.

۱- در قدیم نویسندگان کتابها در آغاز مطلب نام خود را بشکل سوم شخص یاد میکرده‌اند و این رساله که از فارسی ترجمه شده نیز چنین است و بسا این شیوه در کتابهای فارسی روزگار ساسانیان رواج داشته و از آنجا بترجمه‌های عربی آنها سرایت کرده‌است

۲- شهر دستگرد بمعنی «دشت آباد» است و در کتابهای جغرافیا از چند دستگرد نام

دردم مردی از سواران باشمشیر آخته تاجلو پرده پیش دوید و پرده را در سه جا درید که بسویم آید و بر ما بتازد .

یکی از چاکران مرا گفت که باشمشیر خود بر او بتازم . من دانستم اگر آن مرد تنها است ، بناچار او را از من باز خواهند داشت . اگر گروهی اند ، از شمشیر من بتنهائی کاری بر نیاید . پس از جای خود نجنبیدم و بیمی به خود راه ندادم .

برخی نگهبانان آن مرد را باز داشتند و دانسته شد مردی رازی و یکی از چاکران و ویژه گان ماست . پیراهونیانم شك نداشتند که او همراهان بسیاری دارد . از اینرو از من خواستند که بکسی بار ندهم و در بزم شراب ننشینم تا این داستان نیک روشن گردد .

من این سخن را نپذیرفتم تا فرستادگان در من بیمی نمینند و به بزم شراب در آمدم .

همینکه از باده نوشی بر آسودیم ، آن رازی را به بریدن دست و کيفرهای دیگر بیم دادم و از او خواستم تا راستی را آنچه بوده و آنکه او را بچنین کاری واداشته بگوید و اگر سخن راست گفت دیگر هیچگونه گزندى با او نرسد .

رازی گفت : گروهی که نوشته‌ها و سخن‌هائی از سوی خود ساخته‌اند و میگویند اینها از سوی خداست ، او را باین کار واداشته و باو گفته بودند اگر مرا کشت به بهشت در خواهد آمد . چون درباره سخن او جستجو کردم دیدم راست گفته است از اینرو فرمان دادم آن رازی را آزاد کنند و آنچه از دارائی او گرفته‌اند ، باو باز دهند .

→
برده‌اند این دستکرد که هربان آنرا *دسکرة الملک* خوانده‌اند، شهری بوده است دوشمال تیفون که نزدیک خانگن (خانقین) کنونی نهاده بوده . یا قوت درباره آن چنین نوشته است: دستگرد نیز شهر کی است در راه خراسان نزدیک شهر آبان و آنرا دستگرد شاهی گویند (*دسکرة الملک*) چون هر مز پور و شاپور و رادشیر در آنجا بسیار نشیمن میکردند باین نام مشهور شده . *معجم البلدان* ج ۱: ۵۷۵ (ج، اروپا)

سپس فرمان دادم آنانی را که دینی ساخته او را باین کار واداشته‌اند بکشند و یکی از ایشانرا زنده نگذاشتم.^۳
انوشیروان گفته :

« چون کسانی را که در دین برخلاف میگفتند فراخواندم و ایشانرا برای درنگریستن در سخنانم فراهم آوردند ، دلیری و بددلی و دیومنشی ایشان بآنجا رسیده بود که در اظهار دین پست خود از کشته شدن و مرگ هر اسی بخود راه نمی دادند .

تا آنجا که چون از یکی از بررگان ایشان ، که کشتن را سزا شمرده بود انگیزه اش را پرسیدم گفت : ما کشتن تو را هر که را که در دین پیرومانشود ، روا می شماریم

من بکشتن او فرمان ندادم و چون هنگام خوردن خوراک فرا رسید ، دستور دادم ظرفی پر از خوراک برای او بردند و بفرستاده گفتم : باوبگو: زنده ماندم از هر گم برایش سودمندتر است .

او پاسخ داده بود : این سخن راست است ولی چون شاه از من خواسته بود ته دل خود را برایش باز نمایم و چیری را که باور دارم نهان نسازم ، آنچه را باور میدارم باو گفتم .

انوشروان گفته :

« چون قیصر با من پیمان شکنی کرد،^۴ و با او پیکار کردم و سرافکنده شد،

۳ - داستان چاره گری برای کشتن خسرو انوشروان بدست یکی از اسواران در نوشته های بیزانسی نیز آمده است . چنانکه از نوشته پرو کوپیوس درباره این رویداد فهمیده میشود ، این توطئه در پسران های سال ۵۶۱ میلادی رخ داده است .

نویسنده رومی در کتاب «جنگهای ایران باروم» گفته است ؛ کسانی که در پشت پرده بر اش کشتن انوشروان نیرنگ بکار میزدند بزرگان کشور و حکومت بودند که از شهریاری او خوششان نمی آمد و بر آن بودند ، دیگران را از دودمان شاه قباد بشاهی بردارند - ترجمه .
فارسی ص ۱۱۱ - ۱۱۰ - (ج ، تهران)

۴ - دولت بیزانس هیچگاه بر پیمانهای که می بست پایدار نمی ایستاد و هر زمان می - پنداشت که از شکستن پیمان سودی فراچنگ تواند آورد پیمانی را که بسته بود لگدمال میکرد .

←

و خواهش آشتی کرد و مالی بنزد فرستاد و خراج و توان بگردن گرفت . من ده هزار دینار از آنچه قیصر فرستاده بود ، بکشاورزان رومی و بینوایان ایشان بخشیدم در جاهائی که خاگروم را در نور دیده بودم نه جاهای دیگر . گفته است :

« آئین گروهی از پدران ما چنین بوده که مالیات يك يا دو سال را از گردن کشاورزان براندازند يا از مالیات کم کنند تا کشتمندان بتوانند زمین ها را آباد سازند .

من چون بر آن شدم از حال رعیت خود جستجو کنم و در برانداختن رنج و ستم از ایشان بکوشم و سنگینی بار خراج را سبک سازم که گذشته از کوفه کاری که در این کار هست ، سبب آراستگی شاهی و بی نیازی کشاورزان خواهد بود ، و میدان اختیار هر استاندار را در گرفتن خراج زمانی که نیاز به آن افتد روشن کنم ، انجمنی از خراج بگیران و خراج دهندگان فراهم آوردم .

راز در آمیختن ایشان چنان بود که میخواستم مالیات ها استان باستان و شهرستان بشهرستان و بخش به بخش و روستا بروستا دیه به دیه و مرد بمرد تعیین گردد .

برای دریافت مالیات ها کاردانی برگماردم که بنظم معتمد و امین بودند .

→ به وارونه آن ایرانیان پیمان شکنی را ، حتی در پیوندهای خود بایبگانان ، گناهی بزرگ می شمردند و همواره از پیمان شکنی دیگران شکوه داشتند . اشاره خسرو انوشروان به (غدر قیصر) یکی از اینگونه شکایتهاست . از جمله آنها آنکه در زمان انوشروان دولت بیزانس بر خلاف پیمان دائمی که میان ایران و روم بود به ایران لشکر کشید و سرانجام در سه جنگ بزرگ شکست خورد و ایرانیان شام و فلسطین و بخشی از آسیای کوچک را گرفتند و در میان در سال ۵۶۱ میلادی درخواست آشتی برای مدت ۵۰ سال کردند و آن دولت بگردن گرفت هر سال ۳۰ هزار اوری باج به ایران پردازد و باج هفت ساله نخستین را یکجا هنگام امضاء کردن پیمان بدهد .

۵ - خسرو در این بند اشاره به بهسازی میکند که در شیوه مالیاتها پدید آورده است و مالیات زمین های کشاورزی را از شیوه شرکت دولت در آن آورده ها به شیوه مالیات بر مساحت برگردانیده . محمد یو در جریطبری درباره این بهسازی چنین گفته است .

و با هر کاردار در هر شهر امینی بر گماردم که بر کار او در نگرد و نیز فرمان دادم قاضی هر شهرستان رفتار کاردار شهرستان خود را بنیاید .

شاهان ایران پیش از انوشروان از سرزمینهای خود از دهستانی سه یک و از دهستانی چهار یک و از دهستانی پنج یک و از دهستانی شش یک ، به فراخور فاریابی و آبادی هر کدام از آنها ، دریافت میکردند . و نیز از مالیات سرانه چیزی معین .

شاه قباد پور فیروز در آخر شهریاری خود فرمان داد زمینهای کشاورزی را از جلگه و کوهستان بپیمایند تا بر آنها خراج بندها ما پیش از آنکه کار پیمودن را به پایان رساند در گذشت . چون پسرش خسرو شاه شد فرمان داد کار پدر را تمام کنند . خرما بنه او درختان زیتون و سرهارا شمارش کرد پس به دبیران خود فرمان داده ماد همه اینها را بیرون آورند . و کسانی بیرون آورند . و کسانی از دانا یان و نیک خواهان را بر گمارد تا در گونه های مساحت کشتزارها که باو گزارش داده اند و شمار خرما بنه او زیتون بنه او سران باج بده در فکرند و باندازه ای که ببینند خیر رعیت و آسودگی معاش ایشان در آنست بر آنها مالیات بنه اند و باو پیشنهاد کنند . از ایشان هر مردی باندازه خرد و دانش خود درباره مالیاتها چیزی گفت و با یکدیگر سکالشی کردند سرانجام همداستان شدند که بر آنچه آدمیان و ستوران و دامها را نگاه میدارد مالیات بنه اند : گندم و جو و برنج و مووتره ها و خرما و زیتون . چیزی که ایشان نهادند چنین بود : بر هر جریب گندم و جو و برنج یک درهم . بر هر جریب موستان هشت درهم و بر هر جریب تیره هفت درهم و بر هر چهار نخل فارسی یک درهم و بر هر شش نخل دقل مانند آن و بر هر شش زیتون بن یک درهم . مالیات خرما بنه او را بر باغهای فراهم آمده نهادند و بر درختان پراکنده نهادند . و جز این هفت غله را که گفتیم از مالیات بخشودند . از اینرو مردم در معاششان نیرو گرفتند . و نیز بر همه سرها باج بستند مگر خاندانها و فزادگان و جنگیان و هیربدان و دبیران و کسانی که در خدمت شاهنشاه بودند . باج دهندگان را به فراخور دارائی و ندای ، بچند گروه کردند : دوازده درهمی . هشت درهمی . شش درهمی . چهار درهمی . کسی را که کمتر از بیست سال و بیشتر از پنجاه سال داشت از مالیات سرانه معاف کردند «فهرست مالیاتها را بضر و عرضه داشتند و او آنها را پسندید و بر آنها دستینه نهاد . و فرمان داد مالیاتهای هر سال در سه نوبت هر نوبت چهار ماهه ، دریافت شود و آقرا «ابراسیار» نامید که معنی آن کارخشنودانه است . «تاریخ الرسل والملوک ج ۱ : ۵۶۶-۵۶۸ (ج ، اروپا) طبوی افزوده است خسرو فرمان داد فهرستهای مالیاتی در چند نسخه نگاشته شود و یکی از نسخهها را در دیوان نزد خود نگاه داشت و یک نسخه را به کاردار خراج داد تا از روی آن مالیات دریافت کنند و یک نسخه را به قاضی شهرستان داد و فرمود تا اگر کارداران خراج خواستند بیش از آنچه در فهرست آمده است مالیات گیرند ایشان را بازدارند و نیز فرمان داد از کسی که کشته اش یا یکی از غله هایش را آفتی رسیده است بفراخور آفت زدگی مالیات نگیرند . و نیز از کسی که مرده یا سال او از پنجاه بالا رفته است . و نیز نگذارند کارداران مالیاتی از کسی که سال او از بیست کمتر است ، مالیات گیرند . همان کتاب ج ۱ : ۵۶۸ (ج ، اروپا) . و از «ابراسیار» از سه جزء (ابر) و (آسی) از ریشه آسودن و پسوند (آر) نشانه اسم مصدری ساخته شده است .

همچنین فرمان دادم هر زمان مالیات دهندگان نیازمند شدند چیزی را بمن بگویند بقاضی شهرستان خود که بر آنها کماشته‌ام بگویند و نیز مالیات خود را در پیشگاه قاضی پردازند و رسید از او دریافت دارند و قاضی باج کسی را که از ایشان مرده است نخواهد و نیز باج کسی از نوجوانان ایشان را که بمردی نرسیده است .

سپس قاضی و دبیر شهرستان و شهردار (امین‌البلد) و کاردار حساب خود را بدیوان ما بفرستند و در این باره بهمه جا نامه‌ها نگاشتیم .
انوشروان گفته است :

« موبد موبدان بما گزارش نوشت که گروهی از بزرگان که برخی از ایشان در پایتخت‌اند و برخی در شهرهای دیگر و نام ایشان را نیز یاد کرده بود، پیرو دینی مخالف دین ما و آنچه از پیامبر و دانشمندان خود بمیراث یافته‌ایم، شده‌اند .

ایشان درباره دین خود نهانی سخن میگویند و مردم را بآن دین میخوانند و آنجا که رعیت بریک راه نباشد همه ایشان آنچه را شاه در دین خود حرام میدانند حرام ندانند و آنچه را حلال می‌شمارد نشمارند، به شهر یاری زیان‌ها رسد . و اگر برای پادشاهی آنسان همداستانی فراهم آید و میان او و سپاهش همدلی باشد آن شهر یار نیرومند گردد و هر زمان جنگی با دشمنان پیش آید شاه بردشمنان پیروز گردد .

من فرمان دادم این مخالفان را فراهم آرند و با ایشان گفتگو کنند تا بحق باز گردند و به آن گردن نهند و اگر نکردند از کشور من و شهرهای من بیرون رانده شوند و هر کس را که بر راه ایشان است و بدست آوردند، بسا او نیز چنین کنند .
گفته است :

« ترکانی که در ناحیه شمال‌اند بما نوشتند که گرفتار تنگسائی شده‌اند و اگر به ایشان چیزی ندهیم ناگزیرند با ما پیکار کنند راه پیشنهاد کرده یکی آنکه ما ایشان را در سیاه خویش بپذیریم و برایشان بقدر گذران، روزی

روان سازیم . و از سرزمین گنج^۶ (کنجه) و بلنجر و آن پیرامون ها زمین بایشان واگذاریم تا از آن زندگی کنند .

من چنان دیدم که بآنسو روم تا «در بند چول» .^۷ زیرا دوست میداشتم، شاهانی را که از سوی ما در آنها گماشته شده اند بیا گاهانم که توان سفرهنوز در ما هست و هر زمان بر آن شدیم به آن رو توانیم آورد و نیز آنچه را از شکوه شاهان و بسیاری سپاه و آماده بودن ابزارها که برای چیرگی بردشمن بآن نیاز هست به ایشان نشان دهم تا بدانند هر زمان نیاز افتاد در پشت سر ایشان نیرو و تاجه اندازه آماده است . و نیز دوست میداشتم در این سفر بادادن پاداش ها بدست خود و نیکوئی ها و بخود نزدیک ساختن و سخنان نرم گفتن، برمهرایشان بیافزایم و دلشان را بیشتر بخود کشم تا در جنگ دشمن دلدارتر شوند و نیز دزهای ایشان را بررسی کنم . همچنین در راه از حال خراج گزاران بازرسی بکنم .

پس رو بسوی همدان و آذربایجان نهادیم و چون به در بند چول و شهر فیروز خسرو رسیدیم، آن شهرهای کهنه را مرمت کردم و مرزها را استوار ساختم و فرمان دادم دزهای دیگر نیز ساخته شود .

همینکه خاقان خزر از آمدن ما بآنجاه گاه شد به بیم افتاد که مبادا با او جنگ آغاز کنیم و نامه ای نوشت که او از روزی که من شهریار شده ام دوست میداشته بامن هم پیمان شود و در آمدن بفرمانبری مرا خوشبختی خود می شمارد . یکی از سرداران خاقان ، چون حال او چنین دیده بود خاقان را رها کرد و نزد ما

۶ - یاقوت حموی زیر واژه «جنزه» چنین آورده است : بازبر نخستین بزرگترین شهر در آران است که میان شروان و آذربایجان نهاده و توده مردم آنرا (کنجه) گویند و میان آن و «پرزعه» شانزده فرسنگ است . «معجم البلدان ج ۲: ۱۳۲» . بلنجر: یاقوت درباره این شهر چنین گفته: بازبر نخستین و دومین و نون زده و جیم زبرد دار ، شهری در سرزمین خزران است پشت شهردر بند (باب والابواب) . «معجم البلدان ج ۱: ۷۳۱ (ج، اروپا) ۷ - در بند چول یکی از در بندها میست که بفرمان قباد و انوشروان در کوههای قفقاز ساخته شده بود و جغرافی نویسان اسلامی از آن به «باب صول» تعبیر کرده اند .

آمد بادو هزارتن از همراهان خود . ما او را پذیرفتیم و در آنجا به اسواران خودنشیم دادیم و برای خوداو و یارانش روزی روان ساختیم .
 و نیز دستور دادم دزی در آنجا باو بسپارند . و نیز فرمودیم در آنجا برای هم‌دینان ما نماز گاهی بسازند و موبدی و نیایش کارانی در آنجا بر گماردیم و بایشان گفتیم به ترکانی که بخدمت ما درمی آیند بیاموزند که فرمانبری از شهریاران ، بجز سوده‌های زودرس این جهانی ، سوده‌های بزرگ در جهان دیگر نیز دارد . و ایشان را بمهربانی و درستکاری و داد دوستی و نیکخواهی و پیکار دشمن دلگرم سازند و بجوانان نشان دین و راه ما را بیاموزند .
 من برایشان در آن مرزها بازارها پدید آوردم و راهها را درست کردم و ایستگاهها برپا داشتم .

چون در سواران و جنگ آورانی که برایمان فراهم آمده بود درنگریستم چنان دیدم که اگر آنها در میانه کشور ایران نیز فراهم شده بودند ، شایسته بود همانجا نشمین مان باشد .
 گفته است :

چون بیست و هشت سال از شهریای ما گذشت ، بر آن شدم در کار کشور داری و داد گستری و نگرش در کار رعیت و پرداخت به دادخواست‌های ایشان و رسیدگی بآنها ، خود دست یازم .

پس بموبد هرمز و شهر و سرزمین و لشکر گاه فرمان دادم مرا از هر گونه دادخواستی و نیز فرمان دادم همه سربازانی را که در پایتخت اند از دید من بگذرانند و آنان را که در مرزها از من دورند ، در پیشروی سپاهید و یاد گوسبان^۸ و قاضی امینی که از سوی من بهر جا گسیل شده بود ، سان به بینند .

همچنین فرمان دادم خراج گزاران هر شهرستان کشورم ، در شارسان آن شهرستان ، نزد فرمانده و قاضی شهر و دبیر و اهین فراهم آیند و بهر جا از سوی خود یکی را که بدرستکاری و امانت و خدانشناسی و کاردانی می‌شناختم و این

(۸) یاد گوسبان بیشتر بمعنی حاکم کشوری و دستیار مرزبان بکار می‌رفته و بیهی در تاریخ خود از این سمت به «کتخدایی» نام برده و یاد گوسبان را (کتخدا) نامیده است .

ویژگیها را در او آزموده بودم، کسبل داشتم، بآنجا که کارداران و کشاورزان فراهم آمده بودند. تا ایشان و کشاورزان و بزرگان و فرودستان را روبرو سازد. و هرکار را بر پایه حق و راستی روان دارد. پس دستور دادم هرکاری که دادوری در آن درست در آمد و همه سویهای دادخواهی بر آن داوری کردن نهادند، آنرا در همانجا پایان یافته شمارند.

و آنچه را دشواری دیدند بمن گزارش کنند.

در باره رسیدگی باین کارها چندان اهتمام داشتم که اگر گرفتاری کار دشمنان و نگرش بر مرزها نبود، هر آینه دوست میداشتم خودم در کار رسیدگی به مالیاتها و کشاورزان همباز باشم و بهمه دیه های یکن یکان بروم و بآن نهایس کشی کنم و بسا مردم یکن یکان سخن گویم. ولی ترسیدم اگر باین کار دست یازم، کارهایی که بزرگتر است تباہ گردد. کارهایی که دیگری جز من بآن نتواند پرداخت و توان انجام آنرا نخواهد داشت و جز من کسی آنرا استوار نتواند بستن. از دیگر سو رفتن بیکن یکان دیهها، ناچار برای کشاورزان رنجی پدید می-آورد از بابت لشکریانی که به ناچار بایستی همراه ما بیایند.

از دیگر سو دوست نداشتیم کشاورزان را نزد ما کسبل دارند تا از کار آباد کردن زمینهای خود بازمانند و بسا در ایشان کسانی باشد که آمدنشان بدرگاه ما برایشان رنجی دارا باشد و از آباد کردن جویها و دیهها که در همه سال باید به آنها درنگریست و در زمانی به آباد کردن آنها پرداخت، باز داشته شوند. از این رو این راه را برایشان برگزیدم و موبد موبدان را سرپرست کار قرار دادم و در این باره نامه ها نوشتم و معتمدانی کسبل داشتم که امیدوارم بهمان راه که دلخواه ماست، بروند و چون خود ما باشند.

گفته است :

«چون خداوند همه کشورها را از دشمنان ایمن کرد و از ایشان جز نزدیک به دوهزارتن دیلمی که دسترس به گشادن دزهایشان از بابت سختی کوهستان بر ایمان دشوار بود کسی باز نماند، هیچ چیز را برای کشور خود سودمندتر

ندیدم از این که بکار رعیت و امینانی که برایشان گماشته و بایشان سفارش‌ها کرده‌ایم که با مالیات دهندگان بداد رفتار کنند، بازرسیم. زیرا آگاهی‌بما رسیده بود که این امینان چنانکه آزروی ما بوده است رفتار نکرده‌اند. پس فرمان دادیم بقاضی هر شهرستان نوشته شود: مردم شهرستان را بی-آگاهی‌کاردار و سررشته‌دار فراهم آورد. و ازدادخواهی‌های ایشان جویاشود و از آنچه از ایشان گرفته‌اند بپرسد و در این باره هوش خود را بکار اندازد و در آن هر چه بیشتر بکوشد و حال یکایک مردم بنویسد و به مهر خود و مهر خرسندی مردم شهرستان برساند و نزد من فرستد و نیز هر چند تن که مردم شهرستان بدلخواه برگزیدند. بنزدم گسیل دارد و اگر مردم خواستند کسانی از فرو-دستان در نمایندگانشان باشد، از آنان نیز فرستد.

چون این نمایندگان فرا آمدند بیمار نشستیم و اجازه دادم در پیشروی بزرگان و شاهان و دادوران و آزادان و سرافرازان کشور بحضور بیایند و در نامه‌ها و دادخواستهای ایشان نگریسته شود. اگر در میان آنها دادخواستی از کارداران و گماشتگان فرزندان ماوزنان ما بود، سخن دادخواه‌رابی خواستن گواه پذیرفتم زیرا میدانستم که خراجگزاران کمزورند و زورمندان برستم ایشان توانا.

هر دادخواهی که خراجگزاران از یکدیگر میداشتند و راه آن روشن بود، فرمان دادم در همان جا ستمگردداد ستم‌دیده را بدهد. هر کاری که نیاز به پژوهش داشت و یا بایستی سخن گواهانی را که در شهر دادخواه‌اند، شنید، بهمراه دادخواه‌امینی از دبیران و امینی از عالمان دین و امینی از نوکران و خدمتگزاران خود که باو اعتماد داشتم، گسیل کردم و کار را چنانکه شایسته بود سخت استوار ساختم.

زیرا خداوند برای خویشان و نوکران و ویژه‌گان ماهیج پایگاهی برتر از حق و داد ننهاده است.

و نیز از خوی خویشاوندان و پیرامونیان شاه است که بانگیزه نیرومندی و بزرگی که دارند بزور گویی گرایند.

پس اگر پادشاه نگرستن در کار ایشان رافرو گذاشت، هر آینه زیردستان او تباہ شوند مگر اینکه در میان آن بزرگان کسی یافت شود که بر رفتار پادشاهش برود و دین خود را نکه دارد و بر عیت مهرورزد و چنین کسان اندک اند. آگاهی که از ستمگریهای ایشان بما رسیده بود، ما را بر آن داشت که درباره دادخواهی از ایشان گواه نخواهیم و نیز اجازه ندهیم ستمکاری یکی، بسبب بستگی بما بی رسیدگی بازماند. چه حق برای توانایان و ناتوانان و دارایان و نداران هر دو برابر است و هر دو گروه را باید فرا گیرد

باز هر زمان که در این باره ها دشواری بر ایمان پیش می آمد. نهادن سنگینی بار را بر ویژگیان و نوکران خود بیشتر دوست میداشتیم تا بر ناتوانان مردم و مسکینان و بی نوایان و نیازمندان ایشان. زیرا نیک میدانستیم این ناتوانان راهی برای ستمگری بر پیرامونیان ما ندارند و نیز میدانستیم اگر ستمی بر ویژگیان خود کرده ایم، بر نعمتها و بخششهایی که بایشان داده بوده ایم کرده ایم و آن چیزی است که فرودستان بآن دسترسی ندارند.

سو کند که دوست داشتنی ترین ویژگیان در نزد ما، و نیکخواه ترین ایشان بما، آن کسی است که در حق رعیت از رفتار ما پیروی کند، بر بی نوایان و مسکینان رحمت آورد و داد ایشان بدهد و هر کسی باینگونه کسان ستم کند، بما ستم کرده است و آنکه بمالشان دست دراز کند بما دست دراز کرده و بر آن شده است پیمان ما را که نگهدارنده و پناهگاه ایشان است، براندازد. گفته است:

در سال سی و هفتم از شهریاری ما چهار گونه از ترکان خزر که هر گروهی شاهی می داشتند از بی برگی و نوائی خود بما نامه کردند و خوشبختی را که در بندگی ما توانند داشت نمودند و خواستند اجازه دهیم هر کدام با همراهان خود در خدمتگزاری ما در آیند و هر کاری که بایشان گوئیم بانجام رسانند و آنچه را که پیش از شهریاری ما از ایشان سر زده است، بدل نگریم و ایشان را جایگاهی مانند دیگر بندگان خویش بخشیم.

نوشته بودند که از ایشان در جنگها و هر چه بایشان فرمان دهیم بهترین نیکخواهی را خواهیم دید.

من در پذیرفتن آنان چند سود دیدم: یکی استواری و پافشاری ایشان بود. دوم اینکه ترسیدم که بینوایی ایشانرا برانگیزد بسوی قیصرشاهان دیگر روی آورند و رفتن ایشان، آن شاهان را بر ما نیرومندی بخشد.^۹ چنانکه در گذشته قیصر برای جنگ با شاهانی که از سوی ما در آن مرزها گماشته شده‌اند، با گرانترین مرزها از ایشان مزدور میگرفت و رومیان از این راه در برخی جنگها با دست این ترکان قدری چیره میشدند. ترکان لذت زندگی را نمی‌چشند و همین تلخ‌گامی ایشان را به مرگ راغب می‌سازد.

از این رو بایشان نوشتم ما هر که را بفرمانبریمان در آید می‌پذیریم و از آنچه بدست داریم، در حق ایشان بخل نمی‌ورزیم. آنگاه بمرزبان در بند دستور نوشتم ایشان را یکان یکان بکشور در آورند. مرزبان بمن نوشت که از این ترکان پنجاه هزارتن با کودکان و زنانشان بمرز آمده‌اند و از بزرگان ایشان سه‌هزار خانواده با زنان و فرزندان وحشم نزد اویند.

چون بر این آگاه شدم، دوست‌داشتم ایشانرا بخود نزدیکتر سازم تا راج نیکوئی‌هایی را که بایشان خواهم کرد و پادشاهی که خواهم داد، نیک بشناسند. و به فرماندهان ما دل‌بسته شوند و اگر روزی بر آن شدیم ایشان را با برخی فرماندهان خویش بجائی گسیل‌داریم، هر کدام بآن دیگری ایمنی دارا باشد.

از اینرو خود به آذربایجان رو آوردم و چون از آنجا گذشتم اجازه دادم ایشان به پیشگاه‌ها بیایند. در آن هنگام ارمغان‌های قشنگی که قیصر

۹- انوشروان در دربندهای کوهستان قفقاز با روها و دزهایی برای جلوگیری از تاخت و تاز مردم دژ آگاه شمال ساخته بود و در هر یک از آن دزها پادگانی نشانده و فرمانده آنرا بالقب (شاه) سرافراز کرده بود. واژه (شروانشاه) یادگاری از آن عنوان است.

فرستاده بودند نیز فرارسیده همچنین فرستادگان خاقان بزرگ و شاه خوارزم و فرستاده شاه هند و کابلشاه و فرستاده شاه سرانندیسب و شاه کله و بسیاری فرستادگان دیگر و بیست و نه شاه دریک روز فراهم آمده بودند و چون بآنجا که آن پنجاه هزار تن و سه هزار خاندان ترک بودند رسیدم، فرمان دادم به رده‌ها بایستند و برای دیدارشان یرن ششم. در آنروز مرغزاری که درازای آن نزدیک به ده فرسنگ بود، گنجایش همراهان من و کسانی که برای دیدار آمده بودند و سن مردمی که زیر دستی ما را پذیرفته بودند، نداشت. پس خدا را بسیار سپاس گزاردم و فرمودم همه ترکان را با نژادگان ایشان در هفت پایگاه سامان دهند و بر ایشان از خودشان سالارها گردیدم و زمین بایشان دادم و روزی مقرر کردم و فرمودم آب و زمین بایشان دهند و برخی از ایشان را با فرماندهی از خودمان در «برجان» نشیمن دادم.^{۱۰}

و برخی را با فرمانده دیگری از خودمان در اران (الان) و گروهی را در آذربایجان و ایشان را در مرزها هر جا که نیاز بود بخش کردم و به مرزبان سپردم^{۱۱} و از روزی که ایشانرا بمرزها و جاهای دیگر گسیل داشته ایم، چندان نیک خواهی از ایشان دیده‌ایم که ما را خرسند ساخته است. گفته است:

«خاقان بزرگ نامه‌ای بمن نوشت و از برخی پیمان شکنی‌های خود عذر خواست و خواهش گذشت و دوستی کرده بود و در نامه خود چنین نوشته که

۱۰ - در نسخه عکسی کتاب واژه «برجان» به شکل (رجان) نوشته شده و آقای دکتر محمدی آنرا تصحیح کرده است. برجان در کتابهای تاریخ و جغرافیای عصر اسلامی آمده است ولی در نشان دادن جای آن اختلاف دیده میشود.

شادروان کسروی تبریزی نخستین کسی است که نوشته: برجان صورتی از واژه «ورجان» است که بمهنی مردم گرجستان باشد و آقای دکتر محمدی نیز این استدلال را پذیرفته و در کتاب خود آنرا آورده است.

۱۱ - گویا منظور انوشروان از واژه «مرزبان» در اینجا، مرزبان بخش شمال است که سرزمین‌های تفقاز و آذربایجان در زیر نگرش و فرماندهی او بوده است.

من به انگیزه‌ای که اورا بدشمنی ما و تاخت و تاز بکشورم برانگیخته بوده ننگرم و مرا بخدا خوانده بود که از او در گذرم و از گروگانهایی که سپرده بودایمن کردم و نیز چنین یاد کرده بود که قیصر فرستادگانی نزد او فرستاده و خاقان وانمود کرده بود که هیچکس را بی اجازه من نخواهد پذیرفت و از فرمانی که میدهم در نخواهد گذشت و جز بدلخواه من نه مالی از کسی خواهد پذیرفت و نه بدوستی کسی رو خواهد آورد .

من در میان ترکان کار آگاهی داشتم که مرا از پشیمان شدن خاقان و همراهانش از پیمان شکنی که کرده بودند و بیمی که از کینه جوئی من در آنها پدید آمده بود به من نامه نوشته بود .

به خاقان چنین پاسخ نوشتم : بجانم سو گند که نزد ما ارزشی ندارد که تو خود از روی منش خویش با ما پیمان شکنی کرده ای یادر این خیانتگری فرمانبرداری بوده ای . گناهت اگر بفرمان دیگری خیانت ورزیده ای ، درست به همان اندازه است که خود کرده باشی .

من از هر چیزی که بایستی کرده میشده هیچ فرونگذاشته بودم . از اینرو اکنون هر اطمینانی که امروز میخواهید بسیارید بیش از آنچه در گذشته سپرده و باز خیانت کرده اید ، اطمینان آور نخواهد بود . پس چگونه امروز میتوانم از شما ایمن شوم و بگفته تان اطمینان یابم . دیگر هرگز پس از خیانتی که کرده اید و پیمانی که شکسته و دروغی که در سو گند خود بکار زده اید ، بشمانی توانیم اطمینان کردن .

گفته ای : فرستادگان قیصر به نزدت آمده اند و از مادر باره ایشان اجازه خواسته ای من ترا از دوستی هیچکس باز نمی دارم .

من دوست نداشتم ، خاقان دریابد که من از دوستی او با قیصر بیمی بخود راه میدهم و از او خواهم ترسید . از اینرو اورا آگاه کردم که بآنچه میان او و قیصر رفته است ، ارجی نمیگذارم .

پس کسانی را برای مرمت شهرها و دزها خراسان و فراهم کردن توشه و

علوفه برای سپاهیان هر جا نیاز بود ، فرستادم و فرمان دادم که آماده و نکر باشند تا مبادا چنانکه آن بار که در حال ناآمدگی زمان آشتی بودند پیش آمد ، بار دیگر پیش بیاید . گفته است :

« من سپاس خود را بدر گاه خدا در برابر آنچه در پیرو نعمت نخستین او که آفریدم باشد ، بمن بخشیده و داده است ، افزون کردم . زیرا سپاس و نعمت چون دو کفه ترازواند و هر کدام بر آن دیگری چربید ، باید بر آن یکی افزود تا هر دو برابر شوند هر زمان نعمت‌ها افزون و سپاس اندک شد ، روآوری نعمت‌ها بریده شود و کمر نگهدارندهٔ نعمت شکسته . و اگر هر دو کفه هم سنگ شدند ، دارندهٔ نعمت استوار ایستد . پس نعمت بسیار نیاز به سپاس بسیار دارد و سپاس بسیار نعمت را فراوان تر سازد .

چنان دانسته‌ام که سیاست‌گذاری ، گونه‌ای با گفتار است و گونه‌ای با کردار و چون در کارها درنگریستم که کدام نزد خداوند پسندیده تر است ، دیدم چیزی که با آن آسمانها و زمین برپاست و کوهها برجا و جویها روان و آفریدگان آفریده و آن راستی و داد است . دیدم که میوه راستی و داد آبادی سرزمینهاست که مایه زندگی مردم و ستوران و پرندگان و همه جانداران روی زمین باشد و باز چون درنگریستم دیدم جنگیان مزدوران ، آباد کنندگان (کشتکاران) و کشتکاران مزدوران جنگیان اند . زیرا جنگیان مزد خود را از خراج-گزاران و باشندگان شهرها که از ایشان دفاع میکنند و در پشت سر ایشان ایستاده‌اند ، باید بستانند . چون آبادی‌های آباد کنندگان جز با پشتیبانی جنگیان فراهم نیاید و اگر جنگیان از آباد کنندگان نگهداری نکنند ، آباد کنندگان بی‌پناه شوند و دشمنان ایشان نیرومند ، پس دریاقتم که حق آنست مالیات دهندگان از آنچه حاصل کارشانست افزون بر آنچه را که برای معیشت و آباد کردن سرزمین‌هایشان نیاز دارند ، بخرانه سپارند . باز چنان دیدم که نباید همه آنچه را که بدست می‌دارند برای خزانة و جنگیان از ایشان برگرفت زیرا اگر چنین کردیم بجنگیان و کشاورزان هر دوستم کرده ایم چه اگر آباد کنندگان تباه شدند آبادیها تباه خواهد شد که کشاورزان و زمینهای ایشان است . اگر کشاورزان چیزی بدست دارا نباشند که گذران کنند و مایه‌ایکه

سرزمینهارا با آن آباد سازند ، جنگیان که زندگیشان از آبادی زمینهاست تباه خواهد شد و آباد کنندگان نیز . زمین جز با فزونی مایه ای که در دست خراجگذاران باید ماند ، هرگز آبادان نخواهد شد .

نیکی بجنگیان و ارج نهادن بایشان آنستکه با آباد کنندگان زمینها مدارا شود و زمینهای ایشانرا آبادان کنیم و برای زندگی خود شان فزونی بدستشان باز گذاریم . کشاورزان و مالیات دهندگان بازوی جنگیان و سپاه و نیروی ایشانند و جنگیان نیز بازوی خراجگذاران و مایه نیرومندی ایشان . من در این باره سخت کوشیده و توان و هوش خود را بکار برده تا دانسته ام که نباید هیچکدام از این دو گروه را بر آنندیکری برتر گرفت ، زیرا هر دو گروه چون دودست همیار و دویای همگام اند و سوگند هر کس زیان از جنگیان باز ندارد از خراجگذاران زیان باز نداشته و آنکه از خراجگذاران ستم باز نکیرد ، از جنگیان باز نگرفته است .

اگر برخی جنگیان نابخرد نبودند ، هر آینه جنگیان چنان از خراج گذاران پاسداری میکردند که آدمی از کشتزاریکه خوراک و زندگسی او از آنست پاسداری میکند . و اگر برخی خراجگزاران نادان نبودند ، هر آینه خراجگزاران از برخی چیزها که برای زندگی خود بآن نیاز دارند میکشیدند و بجنگیان میدادند و ایشانرا بر خود به پیش میداشتند . گفته است :

« چون بدستیاری این دو ستون که خراجگزاران و جنگیان اند ، از بهسازی توده مردم و ویژگیان آسوده شدیم ، و اینکار میوه داد و راستی بود که خدای بزرگ آفریدگان نشر با آنها راه میبرد . خدایا که ما را بر انجام کارهایی که بمانسپرده است توانا کرده سپاس گذاریم و شیوه کار جنگیان را بر پایه داد استوار ساختم آنگاه به آیینها و سنتها رو آوردیم و از آنها هر کدام برایمان بیشتر سودمند بود و برای سپاه و رعیت بارورتر ، پیش انداختیم .

پس در رفتار پدران خود از پادشاهی یشتاسب (گشتاسب) تا قباد نزدیکترین پدران ما ، نظر دوختیم و در آن راه هیچ نیکی نماند که آنرا نگرفته و هیچ زشتی که از آن دوری نجسته ایم . در این زمینه ، مهر به نیاکان هیچگاه ما را بگرفتن روشهای ناسودمند و ادار نکرد . زیرا ما مهر خدا و فرمانبری و

سپاسگذاری او را بر هر چیز دیگر برتر میداشتیم .
 چون از نگرستن در رفتار پدران خود فارغ شدیم، که از ایشان آغاز کرده بودیم و ایشان شایسته بوده اند که چنین کنیم ، باز راستی را بر هر چیز دیگر دیگر برگزیدیم و آنرا نزدیکترین پیوند خویشاوندی شناختیم . از اینرو در رفتاررومیان و هندیان در نگرستیم و ستوده ترین آنها را برگزیدیم و خورد خود را ترازوی گزینش ساختیم و آنها را باندیشه خودمان سنجیدیم و از همه آنها آنچه را که شهریاری ما را آراسته توانستی ساخت ، برگزیدیم و آنرا آیین و سنت کردیم و منش خود را برابر آنچه خواستیم بگیریم، هیچگاه ستیزه کار ندیدیم. از اینرو ایشان را از کار خودمان آگاه ساختیم و آنچه از رفتارشان نپسندیده بودیم ، نیز به ایشان نوشتیم و آنان را از آن رفتارها نهی کردیم . هر چند ما هیچکس را بردگگون کردن آیین و دین خودناگزیر نخواهیم ساخت و از آنچه خود داریم برایشان برتری نجویم و از فرا گرفتن آنچه ایشان دارند در خویشتن خواری نپنداریم .

کردن نهادن به حق و پذیرفتن دانش و پیروی از خرد، بزرگترین چیزی است که شاهان را آراسته سازد و بزرگترین زیان برای شاهان این است که یاد گرفتن راننگ شمارند و پرداختن به دانش آموزی را مایه ناشکوه مندی بدانند در حالی که : آنکه دانش نیاموزد هر گردانا نشود .

چون در آنچه این دولت از فرزاندگی در رهبری ها و چاره گیری هادارند پژوهیدم و به نیکهائی که گذشتگان ما میداشته اند نیز دست یافتیم و آنچه را از اندیشه خود پدید آورده بودم و منش خود را بر آنها واداشته و از شاهانی که از ما نبوده اند برگرفته و بر راهی که ما را به پیروزی و نیکوکاری میرساند پایداری کردم . دیگر بمردها دیگر نه نگرستم زیرا در نزد آن مردمان از خردمندی و فرزاندگی و اندیشه چیزی نمی دیدم .

مردم دیگر را گروهی دیدم : سرکش، رشک بر، ستیزه کار، آزمند، بددل، نادان ، پیمان شکن و ناسپاس . اینها خوبیهای است که نه یک فرمانروائی را بهبود بخشد و نه نعمتی را پایدار سازد .^{۱۲}

۱۲ - متنی که آقای دکتر محمدی از این دفتر برداشته است ، از روی نسخه عکسی کتاب تجارب الامم جلد اول صفحه ۱۷۸-۱۰۷ (ج ، لیدن) بازگوشده است .